

"از همه طبقاتی که امروزه در ضدیت با بورژوازی اند، تنها پرولتاریا طبقه‌ی واقعا انقلابی اند. طبقات دیگر با آمدن صنعت بزرگ زوال می‌یابند و محو می‌شوند، حال آن‌که پرولتاریا محصول خود آن است."

مانیفست کمونیست

نه به طالبان و شعارهای فریبنده

صفحه ۲



افغانستان؛
جنبش‌های
دموکراتیک و
خیزش‌های مردمی

سخن نخست

مردم در مضیقه فقر و جدال دو طرف نزع قدرت؛ اما بدیل ما چیست؟

مردم افغانستان در یکی از حساس‌ترین دوره‌ها و پیچیده‌ترین دو راهی سرنوشت ساز تاریخ خود قرار دارند؛ جنگ، فقر، مهاجرت، اعتیاد، شیوع گسترده و مرگبار نوع دلتای کوید ۱۹، شکاف عمیق و رو به گسترش نابرابری‌های اجتماعی، افزایش خشونت علیه زنان و کودکان و تحمیل دوباره گروه‌های تروریستی و اسلام سیاسی بر سرنوشت مردم به اضافه خشم طبیعت مثل جاری شدن سیلاب مدهش و ویرانگر در نورستان و ولایات دیگر، همه شهروندان را وحشت‌زده، زمین‌گیر و در یأس، ناامیدی و بی‌آفتاب فرو برده است. طبقه کارگر، محرومان، سرکوب شده‌ها و همه فرودستان اعم از زن و مرد از سر فقر مفرط و گسترده، آماده‌اند تا در کارشان را در بدل مُزد ناچیز بفروشند تا در ازاء آن بتوانند یک قرص نان و یک پیاله چای برای خود و خانواده‌هایشان تهیه نمایند؛ ولی متاع که برای عرضه دارند (توان کار)، به دلیل بحران اقتصادی و وضعیت اسفبار جاری خریداری ندارد. مردم هولناک‌ترین و غم‌انگیزترین روزهای حیات خود را با از دست دادن هرچه بیشتر عزیزان و بسته‌گان‌شان و ویرانی و بربادی دار و ندارشان در اثر جنگ ارتجاعی، وقایع و جنایات المناک مختلف سپری می‌کنند. جامعه بیش از پیش به یک انفجار اجتماعی رسیده است؛ برای هیچ‌کسی چنین وضعیتی قابل تحمل نیست، همه در صدد و تشنه تغییر اند.

در وضعیت کنونی با وجود نفرت عمیق مردم از نیروهای اسلام سیاسی در هیأت طالبان و همراهان به دلیل غیبت اجتماعی طولانی و بی‌آفتاب و عدم اعتماد به نفس نیروهای سوسیالیست و ترقی‌خواه، جنبش‌های دموکراتیکی که بتوانند در تقابل با سناریوی پی‌ریزی شده سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا در مقطع حساس و با اهمیت کنونی مقاومت نموده و از شأن و حرمت انسان‌های این سرزمین و آزادی‌های نیم‌بند دموکراتیک دفاع نمایند امکان عروج مستقل را به عنوان یک قطب سوم در چشم‌انداز ندارد. این طبیعی است که به درجه‌یی که حضور اجتماعی سوسیالیسم و چپ در جامعه تضعیف شده باشد،

تباری موضع قاطعی نداشته باشند. تنها این بلکه برخی از فعالان چپ چنان مفتون و مجذوب گفتمان "جامعه مدنی" و "ترقی‌خواهی" سرمایه‌داری جهانی شده‌اند که یک سره دست به انکار واقعیت‌های انکارناپذیر اجتماعی زده و طالبان و نیروهای اسلامی چون طالبان را از کل معادله خط زده و آن را نه محصول پروژه‌های قدرت‌های امپریالیستی بل حاصل عقب‌مانده‌گی و جهالت مردم می‌پندارند و از همین منظر است که همچنان دست به دامان بورژوازی جهانی و نماینده‌گان محلی آن شده و برای خلاصی از این برهوت به آن‌ها و راه حل‌هایشان توسل می‌جویند.

به درجه‌یی که طبقه کارگر از صحنه مبارزه سیاسی دور نگاه داشته شده باشد و حتی موجودیت و عینیت اجتماعی آن از جانب بازمانده‌های چپ پوپولیست و بورژوا-ناسیونالیست و عقلا و فضلالی آن انکار می‌شود، جنبش‌های دموکراتیک دیگر در تعقیب استراتژی صیانت از نیمچه حقوق و آزادی‌های به دست آمده و در ائتلاف با نیروهای ضد سرمایه‌داری دچار تردید و تزلزل باشند. همین واقعیت در شرایط مشخص امروز به این معناست که جنبش‌های دموکراتیک از جمله بازمانده‌های چپ در قبال سیاست امپریالیستی امریکا و سناریوی به قدرت رساندن نیروهای اسلام سیاسی در محور طالبان و با همکاری ناسیونالیست‌های

بیماری‌های همه‌گیر و کارکرد فلسفه

بگذارید قیاس را کنار بگذاریم و از خود بپرسیم که فلاسفه در طی "همه‌گیر" کنونی چه می‌کنند؟ ناامیدی از احساس بی‌فایده بودن قابل توجه است و پنهان کردن آن دشوار است. ما



محمد زمان سیرت

در خانه می‌مانیم تا مقالات خود را بنویسیم، بخوانیم، صنف‌ها و وبینار برگزار کنیم، اما دوست داریم بیشتر کار کنیم در حالی که دنیا غرق می‌شود. سوالات خود به خودی وجود دارند که در مواجهه با شرایط فعلی بوجود می‌آیند و به نظر می‌رسد در یک مسئله اساسی قابل تقلیل هستند: "فلسفه برای چیست؟" یا: "فیلسوفان در گذشته در برابر هزاران مرگ ناشی از واقعه همه‌گیر چه نوشته‌اند؟" برخی به طور مشخص‌تر از خود می‌پرسند که فلاسفه چه مشارکتی می‌توانند داشته باشند، چه کمک موثری کرده‌اند یا می‌توانند در حل مشکلات ما کنند. این چشم‌انداز، به جای بزرگ‌نمایی چهره فیلسوفان، از آنها

صفحه ۴

په افغانستان کی د امریکا او چین سیالی

ویجاری که بیا رغونه؟



د ۲۰۲۱ کال د جولای میاشتی په ۲۸ نیتی د چین د بهرنیو چارو وزارت د طالبانو د یو لور پورې پلاوي کوربه وه. دا لومړی ځل نه دی چې چینی مقامات او افغان طالبان له یو بل سره په چین او نورو هیوادونو کې ویني. کله چې امریکا او ناتو یې متحدین یې د ۲۰۰۱ کال په وروستیو کې په افغانستان یرغل وکړ او خپل لاسپوڅی دولت یې ټینګ کړ، له همغه راهیسي چین او د سیمې نور هیوادونه د امریکا او ناتو د استراتیژي تطبیق او کړنې په افغانستان او سیمه کې له نژدې څخه څاري.

صفحه ۶

زنان ماشين زاد و ولد نيستند!

افغانستان

کشور است

مذهب زده و

فرورفته در کام

جنگ، این

کشور حدود نیم

قرن است که در

منجلا ب جنگ، ناامنی، خشونت، فقر، بیکاری، بیسوادی و ده‌ها مشکلات دیگر دست و پا می‌زنند. در این بحبوحه طبقات فرودست جامعه بیش از دیگران آسیب‌ها و صدماتی را متحمل شده‌اند. از آن جمله زنان و کودکان پیش‌قراولان قربانیان جنگ و خشونت در کشور بوده‌اند. زنان وضعیت بس دشواری را سپری کردند.

صفحه ۳



ستاره دریا

اما برای تغییر آگاهانه نیاز است که بدانیم، مسؤول این همه بدبختی‌ها و ناهنجاری‌ها کی و چه سیستم و ساختاری است؟ ریشه همه این مصایب اجتماعی، جنایات و ویرانگری از کجا آب می‌خورد؟ چرا مردم نمی‌توانند و قادر نمی‌شوند که سوای طرف‌های متنازع قدرت در جامعه، که عامل فقر و فلاکت‌شان است صف انسانی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را مبتنی بر یک جامعه آزاد و برابر شکل دهند؟ راه کارها و راه حل‌های که تا کنون از سوی جناح‌های مختلف پیشنهاد شده و می‌شوند کدام‌ها اند؟ آیا میان این همه رهیافت‌ها می‌شود چشم‌اندازی را سراغ کرد که منتهی به دگرگونی کل وضع موجود و رهایی از همه مظلوم و مصایب اجتماعی شود؟ اساساً طرح یک چنین پرسش‌هایی و پرداختن به آن‌ها است که می‌تواند رویکرد آگاهانه و بدیل وضع موجود را در دسترس قرار دهد.

امروزه نیروها و کاراکترهای اجتماعی البته سوای طرف‌های درگیر داخلی و بیرونی در زمین افغانستان، دیدگاه‌ها و طرح‌هایی را جهت بیرون رفت از شرایط غیرانسانی موجود مطرح و اعلام نموده‌اند. اما با ناسف اکثریت این دیدگاه‌ها و طرح‌ها متکی و مبتنی بر خیزش‌ها و عکس‌العمل‌های "خود بخودی" و فاقد یک رویکرد آگاهانه و هدفمند در جهت تأمین منافع اکثریت مردم است.

بخشی از نیروهای اجتماعی با جمع‌آوری امضاء و دادخواهی در سطح هشتم

الامه در صفحه ۲

نه به طالبان و شعارهای فریبنده

کله پاد زهر هوشمند

بعضی‌ها تلاش دارند که جنبش مقاومت بر ضد طالبان را ماهیت اعتقادی و مذهبی بدهند. به این باورند که با این کار، احساسات مذهبی بر ضد طالبان بر انگیزته می‌شود و بزرگترین حربه‌ای جنگی را از آن‌ها، می‌گیرند.

برخلاف این پندار، این کار به هیچ وجه نتیجه بخش نیست؛ بلکه فضای جنگ را مذهبی‌تر، می‌سازد. هرچه جنگ، وجه مذهبی پیدا کند، ماشین کشتار و جنایت سخت‌تر و ایدئولوژیک‌تر می‌شود و ساطور جنایت و قساوت‌های مذهبی را تیز تر می‌کند. جدا از اینکه پیامد آن جنگ ویرانگر و همه‌گیر مذهبی خواهد شد، فرصت بیشتری را برای تندروان مذهبی و جهادی ایجاد می‌کند که اقتدار و جایگاه طبقاتی و سیاسی شان را بیشتر از پیش، تقویت کنند و از توده‌های محروم مذهبی در این جنگ سرباز گیری کنند.

شعار "الله اکبر" که در هرات و کابل سر داده شد برخلاف آن‌هایی که این حرکت را بزرگنمایی کردند با آن ممکن نیست که نفوذ طالبان در جامعه کاهش پیدا کند و بستر پرورش تفکر طالبانی و عناصر این گروه از بین برود. اگر واقعاً هدف، نیت و اراده برای نابودی تفکر طالبانی و خلع توجیه ایدئولوژیک‌ی اعمال آن‌ها در میان است، باید قاطعانه جامعه را از وجود مراکز پرورش افراط‌گرایی مذهبی پاک کرد و هرگز نباید به کاری و شعاری متوسل شد که این گروه و اسلام‌گرایان دیگر، در طول تاریخ، با این شعار، مرتکب سخت‌ترین جنایت بشری شده‌اند و صدای آزادی خواهان را در هرجا و در هر سرزمینی خفه کرده‌اند / می‌کنند.

هرجنبش اجتماعی حامل شعارها و خواسته‌هایی است. جنبشی که شعارهایش با خواسته‌هایش ناسازگار باشد، خام و محکوم به شکست است و مبین این واقعیت است که رهبری جنبش از خودش نیست. افراد و عناصر دیگر نبض جنبش را به‌دست گرفته‌اند.

کسانی که با طالبان مبارزه می‌کنند و قربانی جنایت این گروه شده‌اند هرگز این شعار را انتخاب نکرده‌اند. آن‌ها در هرجایی که سنگر پایداری، عزت و آزادی خواهی ایجاد کرده‌اند و جان‌شان را قربانی می‌دهند با شعار "نه به طالبان" و جنایت‌هایی که به نام مذهب انجام می‌شود به میدان شتافته‌اند. در هرجا که سخن از مقابله با طالبان می‌شود، همه شعار "حفظ بقا" و نفی نسل‌کشی، قتل عام، سنگسار و تجاوز به زنان را به زبان می‌آورند.

خواست جنبش مقاومت با طالبان نفی تمامی اعمال و جنایت‌های است که طالبان با شعار "الله اکبر" و توجیه مذهب انجام می‌دهند. هر عمل و شعاری که جنبش مقاومت با طالبان را یکی نشان بدهد، با خواست واقعی این جنبش بیگانه است و سبب پایداری فضا و شرایطی می‌شود که طالبان را به‌وجود آورده و این گروه و دیگر تروریستان را می‌پروراند و سبب موجودیت آن‌ها، می‌شود. خواست جنبش مقاومت با طالبان هرگز این نیست و نبوده که فضا و بستر

هرجنبش اجتماعی حامل شعارها و خواسته‌هایی است. جنبشی که شعارهایش با خواسته‌هایش ناسازگار باشد، خام و محکوم به شکست است و مبین این واقعیت است که رهبری جنبش از خودش نیست. افراد و عناصر دیگر نبض جنبش را به‌دست گرفته‌اند.

کسانی که با طالبان مبارزه می‌کنند و قربانی جنایت این گروه شده‌اند هرگز این شعار را انتخاب نکرده‌اند. آن‌ها در هرجایی که سنگر پایداری، عزت و آزادی خواهی ایجاد کرده‌اند و جان‌شان را قربانی می‌دهند با شعار "نه به طالبان" و جنایت‌هایی که به نام مذهب انجام می‌شود به میدان شتافته‌اند. در هرجا که سخن از مقابله با طالبان می‌شود، همه شعار "حفظ بقا" و نفی نسل‌کشی، قتل عام، سنگسار و تجاوز به زنان را به زبان می‌آورند.

افراط‌گرایی مذهبی، هرچه بیشتر دامن بگستراند و پندارهایی، مشروعیت و تقویت پیدا کند که در هرجایی چه در قلمرو طالبان و چه خارج از آن، تفکر طالبانی، داعشی و انواع دیگر از تندروی مذهبی را رشد دهد و در نتیجه، در همه‌جا زمینه برای نفس کشیدن و زندگی کردن محدود شود و عناصر متحجر مذهبی بتوانند هر کاری که بخواهد به نام "خدا" و مذهب انجام بدهند و جنایت و اعمال ضدبشری شان را توجیه اعتقادی کنند. در دو طرف جنگ، انسان‌های بی دفاع، محروم و ستم‌دیده، قربانی قساوت و چوب سوخت چنین جنگ شود.

ما در افغانستان نزدیک به نیم قرن است که با شعار "الله اکبر" و "شریعت اسلامی" قربانی جنایت‌های بزرگ و هولناک شده‌ایم. خواست جنبش مقابله با طالبان، پایان این سناریوی مرگبار و شعارهای فریبنده است.

خواست جنبش مقاومت بر ضد طالبان جلوگیری از پیروزی این گروه؛ یعنی نفی قتل عام، نسل‌کشی، سنگسار، تجاوز به زنان، کوچ اجباری، انتحار، تخریب گرابی و عقب‌گرایی است. همه‌ای این اعمال را طالبان از زمان پدید آمدن شان تا همین روزها انجام می‌دهند و پیش از به‌وجود آمدن آن‌ها، مجاهدین انجام می‌دادند. قربانیان این جنایت‌ها، فرودستان، زنان، کودکان، دگراندیشان و آزادی خواهان بوده‌اند. از ماه‌های گذشته که طالبان مناطق بیشتری را گرفتند مثل گذشته با مردم برخورد کردند. گزارش‌های مستند از این مناطقی که به دست طالبان افتاده‌اند، در رسانه‌ها منتشر شده است که افراد این گروه مرتکب تجاوز به زنان، نسل‌کشی، غارت داشته‌های مردم، تخریب و سوختاندن خانه‌ها و مراکز اجتماعی شده‌اند. تاکنون ده‌ها هزار خانواده بر اثر گسترش دامنه جنگ و این اعمال طالبان از مناطق شان آواره شده‌اند.



بازی‌های تیوتری، فیسبوکی، انستاگرامی و نمی‌دانم کلاپ هاوسی و... بدون یک الترناتیف روشن و استخوان‌دار در برابر "امارت" و خواه ناخواه به نفع "جمهوریت" موضع سیاسی اتخاذ می‌کنند.

عده‌ی هم به بهانه حفظ دست‌آوردهای دو دهه با اذعان این که بورژوازی افغانستان هنوز "متعارف" نشده و تا مرحله رشد نیروهای مولده و متعارف شدن نظام حاکم و نرمال شدن سرمایه‌داری پیرامونی اکت و ادا "وکیل مدافع نیروهای مولده" را در آورده، در صدد همراهی با "بورژوازی ملی" اند و یا هم به قول خودشان میان فوق ارتجاع و ارتجاع گزینش بد از بدتر می‌کنند. تعدادی هم بدون این که موضع روشنی داشته باشند، گاهی از یک بخش از نیروهای درگیر در جنگ و زمانی هم از طرف‌های دیگری دخیل در منازعه شکوه و شکایت دارند.

گنه و شالوده همه این طرح‌ها و راه‌کارها، خواه آگاهانه و یا هم غیرآگاهانه به گونه‌ی دنباله‌روی از بورژوازی و در کل غلتیدن در دامان بورژوازی است. این درست است که مردم علی‌العموم از جنگ، ناامنی، طالب و تروریسم، نابرابری و اشکال ستم اجتماعی ناراض هستند و علیه آن به پا خاسته‌اند و باید هم به پا بر خیزند؛ ولی این ناراضی‌ها، خیزش‌ها و نه گفتن‌ها باید با یک "رویکرد آگاهانه ضدسرمایه‌داری" جهت و سمت و سو داده شود. ریشه کل این سیه‌روزی‌ها سرمایه‌داری، مهمتر این که سرمایه‌داری متعارف جهانی است. طالبان و همه گروه‌های تروریستی از شاخ افریقا تا ناف آسیا و از پاریس تا کابل، واشنگتن و سدنی نه موجودات مریخی و داده‌جهالت و عقب‌ماندگی‌های اجتماعی بل محصول مستقیم و فراوده سرمایه‌داری جهانی است. ریشه همه این وقایع خونبار و انفجار اجتماعی برخلاف تحلیل‌های دم‌دستی تحلیل‌گران و فعالان ویتربینی و پشت کیبورد دنیای مجازی، بیش از آن که آن سو و این سوی مرزهای افغانستان باشد ناشی از "گندیدگی هرچه انفجارآمیزتر نظام سرمایه‌داری جهانی است." این سرمایه‌داری است که جای نان، خانه، دارو، رفاه و مجموع امکانات و نیازمندی‌های آسایشی، که مخلوق و محصول کار طبقه‌ی است که توان کارش را می‌فروشد؛ جنگ، فقر، نابرابری، بدامنی، خانه خرابی، خشونت، تفرقه و جنایاتی هولوکاستی را تحویل مردم و تهی‌دستان می‌دهد. طبقه کارگر، زاغه‌نشینان و همه مردم برابری طلب تا هنگامی که در این جنگ قدرت و حتی در زندگی عادی موازی با هر دم و بازدم خود بدیل ضد سرمایه‌داری را در پیش نگیرند؛ مطمئناً دور باطل و شکست به ادامه شکست را تجربه خواهند کرد. بدتر از آن هر قدر که این انتخاب بد از بدتر را ادامه دهیم، استمرار گذشته هولناک را بدتر و شنیع‌تر از گذشته در پیش خواهیم داشت.

مهمتر از همه، آنگونه‌ی که سرمایه‌داری با غول‌های رسانه‌یی و هژمونی سلطه حاکمیت اش در خورد مردم داده، مسیر تغییر وضع خونین و فلاکت‌بار موجود تنها از "لوله" گزینش بد از بدتر نمی‌گذرد. طبقات فرودست و همه حکومت‌شونده‌ها به دنیا نیامده‌اند که تا "قیام قیامت" انتخاب بد از بدتر کنند. مردم باید مانیفست ضد سرمایه‌داری را بدون تمکین و تأیید به هیچ یکی از جناح‌های درگیر برون دهند. این امر بیش از هر زمان دیگر ممکن و در دسترس است مشروط بر این که ما جای اتحاد عمل جنبشی و حضور فعال آدم‌ها در آن، به برنامه‌های هشتمی و مجازی اتکاء و بسنده نکنیم؛ از همه امکانات و زمینه‌های سوشیل مدیا در جهت سازمان‌یابی و قدرتمندی بسیج طبقات فرودست استفاده کرده چشم انداز جبهه ضد سرمایه‌داری را با قوت تمام اعلام کنیم. ما برای این امر انسانی در برابر شرایط غیرانسانی از حدود دوسال بدین سو در دل کابل (پایتخت انفجار و ترور) بساط جمع آمد و سازمان‌یابی پهن کرده‌ایم و وقفه ناپذیر در این راستا قلم و قدم می‌زنیم. همه کسانی که خواهان دگرگونی بینادی وضع موجود هستند می‌توانند صف بدیل ضد سرمایه‌داری را در هر کجایی که در توان و امکان شان است سازمان دهند. تا هنگامی که ما به دور از توهم و توقع به جناح‌ها و طرف‌های منازعه تغییر ریل ندهیم خواه ناخواه "الله اکبر" گویان دنباله‌رو بخشی از بورژوازی در برابر بخش دیگری آن استیم. پس نیاز است که دست و آستین بر بزنیم و از امروز هم که شده پلاتنفرم مشخص خود را در برابر کل وضع موجود گوشه هر خیابان و محله‌ی در معرض چشم دید جامعه و شهروندان قرار دهیم؛ به پیش در جهت سازمان‌یابی و تقویت یک چنین امر مشترکی!



کتاب ستاره دریا

زنان ماشین زاد و ولد نیستند!

افغانستان کشور بیست مذهب زده و فرورفته در کام جنگ، این کشور حدود نیم قرن است که در منجلا ب جنگ، ناامنی، خشونت، فقر، بیکاری، بیسوادی و ده ها مشکلات دیگر دست و پا میزند. در این ببحبوحه طبقات فرودست جامعه بیش از دیگران آسیب ها و صدماتی را متحمل شده اند. از آن جمله زنان و کودکان پیش قراولان قربانیان جنگ و خشونت در کشور بوده است. زنان وضعیت بس دشواری را سپری کردند. دردوران سیاه طالبان افغانستان بدترین کشور برای زیست زنان شناخته شد، در این دوره زنان در میان انبوهی از اسارت ها و محدودیت ها، فقط به عنوان برده جنسی و برده خانگی می توانستند دم بازدم کنند، به جزکاری اجباری و رایگان در خانه از مجموع حقوق و آزادی های انسانی اش محروم بود، حتا حق بیرون شدن از خانه آنهم در صورت ضرورت مبرم بدون محرم یعنی مرد از زنان گرفته شد. خلاصه زنان از حق اشتغال، انتخاب پوشش، تحصیل و همه فعالیت های اجتماعی محروم و به ماشین زاد و ولد مبدل گشتند. دختران زیادی در غور، کندز، پروان، کابل و ولایات دیگر سنگسار و به شلاق و گلوله بسته شدند. فرخنده به فجیع ترین شکل در نزدیک ترین فاصله ارگ ریاست جمهوری به قتل رسیده و سوزانده شد. این دختران و زنان جنایتی انجام نداده بودند، فقط جرم شان حق انتخاب و دوست داشتن هم نوع شان بود نه چیزی بیشتر از آن. اساساً استمرار این وضعیت زیر سایه نظام مردسالار حاکم بود که متأسفانه دیدی بخشی از زنان مخصوصاً در روستاها نسبت به موثریت شان در فعالیت های اجتماعی کم رنگ و به گونه ای به فرودست و جنس درجه دوم مانوس شدند. زنان اغلباً قربانی باورهای کلیشه ای جامعه سنتی و مذهب زده شدند. از اثر باور های سنتی و انحصارهای طالبانی و مردسالارانه بود که سطح سواد حیاتی میان قشر زنان پایین نگه داشته شد.

در اجتماع که بیش از نصف پیکرش توانایی سخن گفتن، حق کسب دانش و همه ی حقوق اساسی خود را نداشته باشد قطعاً یک چنین جامعه ای وضعیت آشفته و نا متعاری را خواهد داشت. چون موتور متحرک و پشرفت یک جامعه موفق و مترقی، آگاهی، دانایی و تربیت افراد متخصص اعم از زنان و مردان جامعه می باشد. پس نه تنها که زنان باید به آگاهی، دانش و مهارت های علمی دسترسی داشته باشند که باید در تمام امور از حق برابر با مردان برخوردار باشند. زنان باید به بی سوادی نه بگویند، زنان باید در مبارزه متشکل سطح آگاهی و مهارت های اجتماعی خود را هر چه بیشتر بالا ببرند. خوشبختانه در دو دهه اخیر بعد از دوره طالبان و با روی کار آمدن نظام نسبتاً دموکرات، زنان زیادی به مکاتب روی آورده و تعدادی زیادی از زنان در عرصه های مختلف برای پشرفت و ترقی خود و جامعه دوشادوش مردان کار نمودند، ما شاهد حضور فعال زنان در سیاست و کشور داری و تصمیم گیری در سطح کلان جامعه بودیم.

زنان امروز در کنار این دستاوردها باید در فرایند مذاکره برای صلح نماینده های واقعی خود را داشته باشند تا در مورد آینده روشن زنان، مردان و کودکان این جامعه حرف بزنند، از حق زنان که در طول تاریخ در محکومیت

افغانستان بدترین شرایط را سپری کرده و امروز نیز افغانستان بدترین کشور برای زیست زنان در جهان شناخته شده است. با این وصف زنان از میان انبوه از محرومیت ها و محدودیت ها با استقامت و ایستادگی بلند شده و ادعای شناخت هویت می کند و آزادی می خواهد. از آن جای که زمزمه ی آمدن دوباره طالبان و امارت اسلامی از اینجا و آنجا سر برون می کند. بیم سلب آزادی های زنان نیز قوت می گیرد. اما ما آمدن طالبان و حکومت مرد سالار طالبان را قبول نداریم که با چشمان بسته و اندیشه کهنه اعمال و رفتار های ناشایست خود را بالای ما تحمیل کند. فعالیت و شجاعت زنان و مردان مترقی جامعه نشان می دهد که ما شکست نخواهیم خورد و هر قدر با خشم و نادانی و جهل ما را بکوبند، ما زیر بار یوغ اسارت و حقارت نخواهیم رفت. بلکه قدرتمند تر از قبل ایستاده خواهیم شد و اجازه نمی دهیم که سرنوشت و آزادی زنان قربانی معامله سیاسی شود. تمام دختران و زنان کشور مکلف است که برای آزاد زیستن به اندازه توان خود مبارزه کنند و اجازه ندهند که از زنان کشور به عنوان ابزار استفاده شود. محکم ترین وسیله موفقیت در این راستا اعتقاد راسخ زنان به قوی بودن خود شان و نابود کردن باور های زنان به فرودست بودن خود شان است که در طول تاریخ در ذهن و وجود آنها متأسفانه تا حدی عجین شده است. نابود کردن اعتقادات زنان به فرودست بودن شان به بلند رفتن سطح آگاهی زنان بستگی دارد. زنانی که فعلاً در جامعه فعالیت می کند باید به آگاهی دهی اطرافیان خود پرداخته و آنها را از این باور کاذب نجات بدهند. خانواده ها هم باید به دید یکسان به پسران و دختران خود پرداخته و از ابتدا اختلافات را بین فرزندان خود بوجود نیارند که همین دیدگاه دوگانه خانواده ها زخم عمیق بر جامعه میزند که درمان آن یک عمر و یک نسل زمان میبرد. پس باید متفاوت بیندیشیم و متفاوت زندگی کنیم.

دارند و از حقوق زنان گویا خود را باخبر جلوه میدهند هم سکوت را اختیار کرده و این تقاضا زنان را بوچ و بی ارزش می خوانند. نظام حاکم هم اعتراضات بخش اعظم از جامعه را مبنی بر برابری کامل زنان با مردان نادیده می گیرد. نادیده گرفتن زنان در جامعه نگران کننده است چون نادیده گرفتن زنان به منزله ی نادیده گرفتن سرنوشت فردای افغانستان است. برای این که یک جامعه خوبی داشته باشیم قبل از آن باید مادران آگاه و توانمند داشته باشیم؛ تا انسان های آگاه و توانمند تربیت و به جامعه تحویل داده شود. آزادی جامعه در گرو آزادی زنان در جامعه است. اگر بخواهیم بشریت جهان ما را بشناسد و برای ما احترام بگذارد قبل از آن ما خود را بشناسیم و حقوق برابر یکدیگر را کاملاً رعایت کنیم. برای آزاد زیستن باید به هویت مخفی زنان و مادران نه بگویم، تقاضا همه زنان افغانستان از نظام و حامیان بین المللی شان این است که به محرومیت و هویت پنهانی زنان نه گفته شود و هویت زنان را به رسمیت بشناسند. زنان در

زنان امروز در کنار این دستاوردها باید در فرایند مذاکره برای صلح نماینده های واقعی خود را داشته باشند تا در مورد آینده روشن زنان، مردان و کودکان این جامعه حرف بزنند، از حق زنان که در طول تاریخ در محکومیت و محرومیت به سر برده، دفاع کنند. نا گفته نباید ماند از آنجایی که ما زنان خواستار برابری کامل مردان و زنان در جامعه هستیم، حضور چند زن در میان تعدادی زیادی از مردان را در پروسه ی صلح نشان دهنده عدالت و برابری نمی دانیم. با قید این که افغانستان هنوز یک کشور در حال جنگ و زیر سایه ی خرافات سنتی است، با آنهم نباید نقش زنان و حضور زنان را در پروسه صلح پایدار نادیده و کم ارج به محاسبه بگیریم.



© picture-alliance/dpa/G. Ha

بیماری های همه گیر و کارکرد فلسفه



محمد زمان سیرت



زیرا نشان می‌دهد که وضعیت انسان نیز در معرض خطر قرار گرفته است، جدا از شکنندگی اولیه آن، تا بیشتر تحت تأثیر قرار گیرد. این همان چیزی است که امروز اتفاق می‌افتد: ما در شیوه زندگی روزمره خود تحت تأثیر قرار گرفته‌ایم، دیگر نمی‌توانیم کاری را که قبلاً انجام می‌دادیم انجام دهیم و این صرف نظر از اینکه مجبور به بیمارستان شدن هستیم و حتی ممکن است زندگی خود را از دست بدهیم.

نکته سوم، "ناتوانی جنسی انسان" است که با آنچه قبلاً در نظر گرفتیم متفاوت است. ناتوانی جنسی به معنای این است که در شرایطی نتوانید کار اساسی انجام دهید. بیابید سعی کنیم بررسی کنیم که رفتار ما با این همه‌گیری چگونه است و رفتار مردم در ۵۰۰، ۱۰۰۰ سال پیش چگونه بوده است. عملاً به همین روش: تنها دفاعی که قادر به ارائه آن هستیم، "انزوا" است زیرا، با وجود همه پیشرفت‌های ما، این ظاهر ناگهانی یک ویروس ناشناخته جدید به حدی است که حتی پیشرفته‌ترین فن‌آوری‌های موجود نیز به ما کمک نمی‌کنند. از این گذشته، وقتی آنها به ما می‌گویند با ماسک بیرون بروید، رعایت فاصله‌های ایمنی و پرهیز از سرایت، مربوط به آنچه مردم در زمان "طاعون مانزونیان" انجام داده‌اند. از آفت ذکر شده توسط "بوکاجیو" از روایت "توسیدیدس، (1996)" و غیره در... این واقعیت بسیار قابل توجه است زیرا به تدریج نگرش کسی را در نظر گرفت که با دادن وقت به زمان، می‌توانست همه کارها را انجام دهد. دیگر حسی از محدودیتهای ذاتی وجود نداشت. در عوض، این تجربه به ما نشان می‌دهد که در اساسی‌ترین شرایط، مانند زنده ماندن در یک بیماری، ما قادر به واکنش بسیار موثرتر از پنهان کردن، یا منزوی کردن یا محافظت از خودمان نیستیم، همانطور که اجداد باستانی ما عمل کردند.

همه اینها ما را به تأمل در دلایلی سوق می‌دهد که انسان تصور می‌کند "قادر مطلق" است. ما نمی‌خواهیم پیشرفت علم یا فناوری را دست کم بگیریم: شکی نیست که امروز ما خیلی بیشتر و بسیار بهتر از پدربزرگ و مادربزرگ و اجداد خود می‌دانیم. نه تنها این، بلکه ما می‌توانیم کارهای زیادی را انجام دهیم که پدربزرگ و مادربزرگ ما حتی تصور نمی‌کردند. اما همه اینها نباید این تصور را در ما ایجاد کند که ما استاد زندگی و طبیعت شده‌ایم، و سازنده وجود خود شده‌ایم. نه، انسان سازنده وجود خود نیست، انسان هنوز موجودی است، یعنی موجودی دارای امتیاز از نظر بسیاری، اما همیشه بخشی از آفرینش است، حتی اگر ویژگی‌هایی داشته باشد که به او امکان پیشرفت در یک حس خاص به طور نامحدود امروزه دهد، حتی ایدئولوژی‌هایی وجود دارند که تصور می‌کنند آینده را خود انسان از طریق فناوری خلق کرده است. من در مورد "ترانس - اومانیزم" و "پسا - اومانیزم" صحبت می‌کنم که حتی این حدس را می‌زنند که انسان می‌تواند فراتر از خودش باشد، به لطف فناوری‌هایی که به نوعی در آن به کار رفته است. اما کجا آنها را تلفیق می‌کند؟ او آنها را در بدن خود گنجانده و از این طریق به فکر تغییر ساختار

بگذارید قیاس را کنار بگذاریم و از خود بپرسیم که فلاسفه در طی "همه‌گیر" کنونی چه می‌کنند؟ ناامیدی از احساس بی‌فایده بودن قابل توجه است و پنهان کردن آن دشوار است. ما در خانه می‌مانیم تا مقالات خود را بنویسیم، بخوانیم، صنف‌ها و وینار برگزار کنیم، اما دوست داریم بیشتر کار کنیم در حالی که دنیا غرق می‌شود. سوالات خود به خودی وجود دارند که در مواجهه با شرایط فعلی بوجود می‌آیند و به نظر می‌رسد در یک مسئله اساسی قابل تقلیل هستند: "فلسفه برای چیست؟" یا: "فلسوفان در گذشته در برابر هزاران مرگ ناشی از واقعه همه‌گیر چه نوشته‌اند؟" برخی به طور مشخص‌تر از خود می‌پرسند که فلاسفه چه مشارکتی می‌توانند داشته باشند، چه کمک موثری کرده‌اند یا می‌توانند در حل مشکلات ما کنند. این چشم انداز، به جای بزرگ‌نمایی چهره فیلسوفان، از آنها می‌کاهد. شاید همه‌گیری بتواند به ما یادآوری کند که فلسفه را نمی‌توان به هر مقوله حرفه‌ای تقلیل داد. در حقیقت، هیچ فیلسوفی قبلاً مستقیماً در مورد "ایدئمی‌ها" یا بیماری‌های همه‌گیر مطلب نوشته است "شاید فقط به استثنای کامو که طاعون را نوشت (کامو، 1947) و به احتمال زیاد سنت آگوستین نیز در جریان یکی از آنها درگذشت."

اما بیابید به سوال مستقیم‌تر و مهم‌تر برگردیم: "فلسفه برای چیست؟" بسیاری از مردم پاسخ می‌دهند که "فلسفه چیزی است که با آن یا بدون آن همه چیز همانطور که هست باقی می‌ماند." در عوض، من پاسخی را که "کورنلیو فابرو" داد، دوست دارم، که به شرح زیر بود: "فلسفه در خدمت نیست، بلکه سلطنت می‌کند." این یک پاسخ تا حدی اشرافی بود و تقریباً یک شوخی بود. با این حال، چیزی واقعی بیان می‌کند: "فلسفه وظیفه تهیه ابزار یا ابزاری را ندارد که در زندگی عینی مورد استفاده قرار گیرد. این وظیفه فناوری است، اما این بدان معنا نیست که فلسفه در مقابل حتی شرایط ملموس، وظیفه دیگری ندارد." من این مفهوم را با بیان اینکه فلسفه قصد دارد یک مفهوم به واقعیت بدهد، خلاصه می‌کنم. از این رو می‌تواند وظایف، نشانه‌های مشخص و رهنمودهایی برای تمرین در شرایط پیش رو بدست آورد. فلسفه چگونه کار می‌کند؟ این کار را از طریق تأمل منطقی انجام می‌دهد. این روش شناسی فلسفه در برخورد با مشکلات مختلفی است که با آن سرو کار دارد و تعداد کمی نیستند. بنابراین تلاش خواهیم کرد تا مشخص کنیم که در شرایط فعلی برخی از موضوعاتی هستند که تأمل فلسفی بر آنها متمرکز شده است.

اولین نکته مربوط به "شکنندگی انسان" است. همه‌گیری ما را در مقابل این واقعیت قرار می‌دهد که همه ما می‌توانیم بدون تمایز، بدون توجه به سن، جنس، حتی شرایط اجتماعی تحت تأثیر قرار بگیریم و کشته شویم. همه‌گیری به کسی نگاه نمی‌کند و نشان داده است که شکنندگی یک شرایط معمول بشر به همین ترتیب است. این مهم است زیرا، با رشد انسان مدرن، او احساس شکنندگی خود را از دست داد: او این احساس را داشت که به تدریج با پیشرفت پزشکی، فناوری و راه‌هایی که می‌تواند استاد جهان، تاریخ و همچنین زندگی شود. او می‌توانست وجود خود را سامان دهد. از طرف دیگر، ما متوجه شده‌ایم و این دیدگاه همه‌گیری کاملاً واضح بوده است، که این شکنندگی اساسی به طور کامل از بین نرفته است.

در این مرحله اولین مورد دیگری "متصل" است: "آسیب پذیری." آسیب پذیری تا حدودی مترادف با شکنندگی است، اما با لهجه اضافی، از آنجا که چه کسی آسیب‌پذیر است، کسی است که می‌تواند آسیب ببیند و این مهم است

هستی شناختی خود است، همانطور که در فلسفه گفته شده است، یعنی "ماده انسانی واقعی او."

آیا همه اینها ممکن است؟ آنچه اکنون تجربه می‌کنیم این است که به ما نشان می‌دهد، با وجود پیشرفت بزرگی که وجود دارد، امروز هنوز داروی دقیق و خاصی در اختیار نداریم، علی‌رغم وجود صدها آزمایشگاه تحقیقاتی که در جهان کار می‌کنند، صنایع دارویی بسیار قدرتمندی هستند که هزینه‌های این تحقیقات را با چشم انداز کسب سود زیاد پرداخت می‌کنند. انسان نمی‌تواند با اطمینان پیش‌بینی کند، به عنوان مثال، ظرف یک سال ما داروی مورد انتظار را خواهیم داشت، نه شش ماه. بنابراین خواهیم گفت که حجم دانش ما مطمئناً افزایش می‌یابد، اما، همانطور که وقتی حجم کمره‌ای را با تورم آن افزایش می‌دهیم، اتفاق می‌افتد، سطوح، که مرز فضای بی‌نهایت ناشناخته است، نیز افزایش می‌یابد، هر دو از نظر دانش و از نظر توانایی انجام دادن.

ما در مورد پیامدهای توسعه فناوری، یعنی پیامدهای غیر قابل پیش‌بینی بسیاری از کارهایی که امروز انجام می‌دهیم، وارد بحث‌های پیچیده‌ای نمی‌شویم. تأمل در مورد همه‌گیر کنونی که نمی‌تواند در چشم اندازهای محدود با رویکردهای تخصصی رشته‌های علمی و فناوری واحد حل شود، کافی است. مسئله این نیست که یقین خاصی داشته باشیم بلکه درک دامنه جهانی و موقعیت‌های اساسی و جوهر امور است.

جنبه دیگری که از ما دعوت می‌شود در شرایط فعلی منعکس کنیم، جنبه "همبستگی" است که به عنوان غلبه بر خودخواهی فردی در نظر گرفته می‌شود و باید "منافع مشترک" را در نظر گرفت، زیرا متوجه شده‌ایم که فرد به تنهایی نمی‌تواند مشکلات خود را حل کند: می‌تواند روی یک جامعه حساب کند و بنابراین مسئولیت‌هایی در قبال آن دارد. بنابراین علاقه، رفاه فرد در نهایت با مصلحت جامعه منطبق می‌شود. از طرف دیگر، ما نمی‌توانیم بدون مشارکت افراد سازنده، به پیشرفت جامعه فکر کنیم. ما این را حتی در یک مورد ابتدایی نیز مشاهده کرده‌ایم که مربوط به الزام به بیرون رفتن با ماسک است. رایج ترین ماسک‌ها ماسک‌هایی نیستند که از فرد در برابر سرایت محافظت می‌کنند، بلکه ماسک‌هایی هستند که از انتقال هرگونه عوامل بیماری‌زا به خارج از آن جلوگیری می‌کنند. ممکن است به نظر برسد که فرد ناراحتی ماسک را به خاطر جامعه می‌پذیرد، اما در واقع روشن است که اگر همه از ماسک استفاده می‌کردند، او نیز در برابر بیماری مسری محافظت

می‌شود. این یک نمونه بسیار اساسی است که به ما می‌فهماند چگونه این تجربه ویروس کرونا باعث شده ما یک بُعد بسیار مهم و یک ارزش اساسی از زندگی فعلی خود را کشف کنیم.

آخرین جنبه این همه‌گیری که ما را مجبور به تأمل کرد، حضور همیشه در معرض "مرگ" بود. جامعه معاصر سعی کرده است مرگ را به حاشیه براند. برعکس، در این ماه‌ها مرگ به طور مداوم زیر نگاه ما قرار گرفته است و همین امر ما را به بازبانی دقیق‌ترین رساننده است. هدف پزشکی به طور سنتی برای بهبود و بازبانی سلامتی در نظر گرفته می‌شد، زیرا آشکار بود که مرگ یک واقعیت طبیعی اجتناب ناپذیر است. از طرف دیگر، امروز به نظر می‌رسد که هدف اصلی پزشکی شکست دادن مرگ فوری، نجات جان بیمار حتی به قیمت محکومیت قسمت باقیمانده به یک وضعیت فوق العاده دردناک از نظر بسیاری است. این واقعیت که در ماه‌های اخیر در معرض مرگ‌های بسیاری قرار گرفتیم، ما را بر آن داشت تا در مورد واقعه مرگ خود تأمل کنیم، یعنی فکر کنیم که وقتی به آن لحظه رسیدیم، می‌توانیم از خود بپرسیم زندگی ما چه حسی دارد، چه چیزهایی برای آن بود به جای آنها و کسانی که هیچ اثری از خود در وجود ما باقی نگذاشته‌اند. این نیز جنبه‌ای است که فلسفه مدت‌هاست منعکس می‌کند و سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها را از نوع مختلف ارائه می‌دهد. شرایط موجود می‌تواند به ما کمک کند تا در مورد چگونگی زندگی بهتر بدانیم که این زندگی پایان خود را خواهد داشت. از این نظر، نقش فلسفه اساساً "شناختن مرزهای بیولوژیکی فرد، تعلیم مردن است (هم به معنای واقعی و هم به صورت نمادین به عنوان گذر به دنیایی متفاوت از آنچه تاکنون می‌شناختیم)." این مسلماناً یک سنت اصیل فلسفه است، از افلاطون، سوسرو، سنکا، تا مونتینی و شوپنهاور و فراتر از آن. با این حال، این ایده استوار است که در یک لحظه دشوار، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، فلسفه نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد، زیرا وظیفه آن یافتن راه حل برای مشکلات نیست بلکه صرفاً یادگیری نحوه پذیرش آنها است. مونتینی مشاهده کرد: "هر کسی که مردها را به مرگ بیاموزد، به آنها یاد می‌دهد که زندگی کنند."

مباحث ذکر شده تاکنون بخشی از برنامه‌های معمول نیستند. آنچه در معرض خطر است شیوه زندگی ما، جامعه‌ای که دوست داریم داشته باشیم، روشی که باید برای آموزش خود و دیگران داشته باشیم.

افغانستان؛ جنبش‌های دموکراتیک و خیزش‌های مردمی

کجه فهیم آزاد

"در هر رشته‌یی از دانش خواه شناخت طبیعت باشد و خواه جامعه، باید از واقعیت آغاز کرد. نباید روابط را در ذهن آفرید و سپس آن‌ها را به واقعیت عینی تحمیل کرد." (ف. انگلس)

در وضعیت کنونی با وجود نفرت عمیق مردم از نیروهای اسلام سیاسی در هیأت طالبان و هم‌رهان به دلیل غیبت اجتماعی طولانی و بی‌آفتی و عدم اعتماد به نفس نیروهای سوسیالیست و ترقی‌خواه، جنبش‌های دموکراتیکی که بتوانند در تقابل با سناریوی پی‌ریزی شده سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا در مقطع حساس و با اهمیت کنونی مقاومت نموده و از شأن و حرمت انسان‌های این سرزمین و آزادی‌های نیم‌بند دموکراتیک دفاع نمایند امکان عروج مستقل را به عنوان یک قطب سوم در چشم‌انداز ندارد. این طبیعی است که به درجه‌یی که حضور اجتماعی سوسیالیسم و چپ در جامعه تضعیف شده باشد، به درجه‌یی که طبقه کارگر از صحنه مبارزه سیاسی دور نگاه داشته شده باشد و حتی موجودیت و عینیت اجتماعی آن از جانب بازمانده‌های چپ پوپولیست و بورژوا-ناسیونالیست و عقلا و فضایی آن انکار می‌شود، جنبش‌های دموکراتیک دیگر در تعقیب استراتژی صیانت از نیمچه حقوق و آزادی‌های به دست آمده و در ائتلاف با نیروهای ضد سرمایه‌داری دچار تردید و تزلزل باشند. همین واقعیت در شرایط مشخص امروز به این معناست که جنبش‌های دموکراتیک از جمله بازمانده‌های چپ در قبال سیاست امپریالیستی امریکا و سناریوی به قدرت رساندن نیروهای اسلام سیاسی در محور طالبان و با همکاری ناسیونالیست‌های تباری موضع قاطعی نداشته باشند. تنها این بلکه برخی از فعالان چپ چنان مقتون و مجذوب گفتمان "جامعه مدنی" و "ترقی‌خواهی" سرمایه‌داری جهانی شده‌اند که یک سره دست به انکار واقعیت‌های انکارناپذیر اجتماعی زده و طالبان و نیروهای اسلامی چون طالبان را از کل معادله خط زده و آن را نه محصول پروژه‌های قدرت‌های امپریالیستی بل حاصل عقب‌مانده‌گی و جهالت مردم می‌پندارند و از همین منظر است که همچنان دست به دامان بورژوازی جهانی و نماینده‌گان محلی آن شده و برای خلاصی از این برهوت به آن‌ها و راه حل‌های شان توسل می‌جویند.

سرمایه‌داری جهانی در رأس امریکا در همراهی با کشورهای ارتجاعی منطقه با اتخاذ استراتژی سهیم ساختن طالبان در قدرت سیاسی جنبش‌های دموکراتیک نافی برگشت به بربریت "امارت اسلامی" در افغانستان را بر سر دوراهی انتخاب میان رژیم فاسد به رهبری اشرف غنی، دارودسته‌های مرتجع اسلامی-قومی حامی آن یا رژیم آتی مطلوب امپریالیسم امریکا، که همانا "امارت اسلامی" و یا ترکیبی از آن که در ماهیت چیزی کمتر از امارت اسلامی نخواهد داشت، قرار داده است. جریان‌های ارتجاعی اسلامی از آن میان طالبان چه دیروز و چه امروز با اعمال جنایات بی‌شمار و ددمنشی و قساوت مطلوبیت‌شان را برای به تمکین واداشتن جامعه برای سرمایه جهانی بارها و در جغرافیا‌های مختلف به اثبات رسانیده‌اند. تعقیب یک خواست دموکراتیک از طریق قرار

گرفتن در صف طرفداران "امپریالیسم مترقی" و انتخاب میان "بد و بدتر" در عمل یعنی انفعال و بی‌وظیفه ساختن صف جنبش‌های چپ و ترقی‌خواه و در نقش پیاده نظام یکی از نیروهای اصلی نزاع قدرت، یعنی حامیان "جمهوریت" ظاهر شدن است.

امپریالیسم امریکا و در کل بورژوازی جهانی نمی‌تواند و قصدش نیز این نبوده و نیست که خواست‌های دموکراتیک و حفظ و تداوم آن را نسبت به منافع درازمدت و استراتژیکش در منطقه اولویت دهد. همان‌طور که در مباحث و مطالبی در گذشته نیز بیان داشته‌ام، هدف سیاست و مواضع جدید امریکا در قبال افغانستان، منطقه و در مواجهه با طالبان برقراری حکومتی است که، نه فقط از نفوذ و منافع امریکا در برابر دست اندازی‌های قدرت‌های رقیب از جمله چین و روسیه محافظت کند، بلکه ثبات سیاسی و

سیاسی و ماهیت آن‌ها دفع "فتنه" را مقدم بر هر امر دیگری ضروری دانسته و خود و نیروی‌شان را در جهت سازمان‌یافتن "جبهه متحد ملی" به رهبری قدرت حاکمه و احزاب و نهادهای اسلامی-قومی و یا "نیروهای ملی" که لابد خود نیز جزء آن هستند، صرف می‌نمایند. گذشته از این که قرار گرفتن در صف ترقی‌خواهی و نفی سناریوی به قدرت رسیدن طالبان تکلیف اخلاقی هر جنبشی با داعیه دموکراتیک است، اما آیا نیروهای حاضر در جدال قدرت از یک چنین مختصاتی برخوردار اند؟ نه؛ نعره‌های مضمین‌کننده "الله اکبر" و اهدافی که از جانب سران و مجریان "مقاومت‌گران مردمی" در قد و قامت اسماعیل خان یکی از فرماندهان اسلام سیاسی رقیب طالبان بیان و نمایندگی می‌شوند سر سوزنی با اهداف اجتماعی مردم و خواست و مطالبات آن‌ها قرابتی ندارد.

حضور مردم در هر جنبشی به معنی مطلوبیت و

حضور مردم در هر جنبشی به معنی مطلوبیت و مشروعیت اجتماعی آن جنبش نیست؛ جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی را نمی‌توان از نیروها و جنبش‌های که آن را هدایت و به سرانجام می‌رسانند دلبخواهی جدا و منفک کرد. این خوشخیالی روشنفکرانه و سترونی بیش نیست و نخواهد بود که حرکت‌ها و تلاش‌های به راه افتاده، آنچه که "خیزش مردمی علیه طالبان" نامیده می‌شود را به دلیل صرف مشارکت مردم در آن‌ها از بن‌مایه و منافی که دنبال می‌کند مجزا ساخت. به طور ابژکتیو تنها اعلام همبسته‌گی با "خیزش‌های مردمی" بدون تلاش در جهت سروسامان دادن به یک حرکت بدیل رهایی‌بخش و مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم که جنبش اسلام سیاسی و از آن میان طالبان خود متاع و فراورده آن است، آب در هاون کوبیدن و فرودستان و مردم محروم را در خدمت ارتجاع بسیج کردن است.

مشروعیت اجتماعی آن جنبش نیست؛ جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی را نمی‌توان از نیروها و جنبش‌های که آن را هدایت و به سرانجام می‌رسانند دلبخواهی جدا و منفک کرد. این خوشخیالی روشنفکرانه و سترونی بیش نیست و نخواهد بود که حرکت‌ها و تلاش‌های به راه افتاده، آنچه که "خیزش مردمی علیه طالبان" نامیده می‌شود را به دلیل صرف مشارکت مردم در آن‌ها از بن‌مایه و منافی که دنبال می‌کند مجزا ساخت. به طور ابژکتیو تنها اعلام همبسته‌گی با "خیزش‌های مردمی" بدون تلاش در جهت سروسامان دادن به یک حرکت بدیل رهایی‌بخش و مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم که جنبش اسلام سیاسی و از آن میان طالبان خود متاع و فراورده آن است، آب در هاون کوبیدن و فرودستان و مردم

اجتماعی لازم برای کارکرد اقتصاد را از طریق کنترل سیستماتیک اعتراضات گریزناپذیر، که بدون اما و اگر به آن مواجه خواهد شد، تأمین نماید. بنابراین امریکا و حامیان آن در منطقه، به ویژه با توجه به تعاملات و رقابت قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌یی برای شکل دادن به رژیم مطلوب سرمایه‌داری جهانی، مانند گذشته به جنبش‌های ارتجاعی از جمله اسلام سیاسی متکی بوده و از این جهت طالبان و پی‌ریزی "امارت اسلامی سرمایه" بر محور آن، مطلوبیت یافته است.

در یک چنین موقعیت و وضعیتی برخی از چپ‌ها سازمان یافتن صف آزادی‌خواهی و مترقی را بدون چشم داشتن به نیروهای بورژوازی و ارتجاعی ناممکن و هدر دادن فرصت و امکانات می‌شمارند؛ از همین رو بدون توجه به جنبش‌ها و نیروهای

محروم را در خدمت ارتجاع بسیج کردن است. فعالان و کنشگران سوسیالیست و چپ امروزه و در شرایط دشوار کنونی بیشتر از گذشته وظیفه و مسؤولیت دارند تا در صدد قانع کردن جنبش‌ها و کنشگران اجتماعی نافی وضع موجود و تعقیب استراتژی سازمان دادن و متشکل کردن این نیروی عظیم اجتماعی بر آیند. واقعیت این است که قبل از هر چیزی نیروها و فعالان سوسیالیست و چپ باید در جهت اتحاد عمل برای شکل یافتن یک چنین صفی اقدام عملی نمایند. این تنها استراتژی واقع‌بینانه برای رفع و دفع سناریوی به قدرت رسیدن یک دست نیروهای ارتجاع اسلامی-قومی در معیت و همراهی تکنوکرات‌ها و "نولیبرال‌ها" و حفظ و تداوم دست‌آوردهای اخیر و رسیدن به اهداف دموکراتیک این جنبش‌ها است.

موجودیت انزجار عمومی و گسترده اجتماعی می‌تواند به شکل یافتن یک جنبش وسیع ضد جنگ جاری، دولت حاکم فاسد و فاقد مشروعیت و سلطه طالبان و عقیم شدن سناریوی مورد نظر امریکا منجر شود مشروط به این که تلاش برای ایجاد هسته اولیه یک چنین نیرو و سامان‌یابی بی از همین حالا تدارک دیده شود. در درازمدت تعارض و تناقضات منافع قدرت‌های بزرگ برای تعریف و بازتعریف روابط بین‌المللی و موقعیت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری جهانی در آن باعث خواهد گشت تا اجماع کنونی بورژوازی جهانی بر سر ختم نزاع در افغانستان به نفع سناریو شکل یافتن و به قدرت رسیدن "امارت اسلامی سرمایه" مورد نظر امریکا به گل نشیند، در یک چنین حالت و وضعیتی مردم برابری طلب، نیروهای سوسیالیست، چپ و مترقی که نقداً صف خودشان را شکل و سازمان داده‌اند شانس بیشتری برای نقش آفرینی در آینده سیاسی و به پیروزی رساندن استراتژی خودشان برای خلاصی و رهایی جامعه از بربریت کنونی و سناریو قدرت‌های امپریالیستی را خواهند داشت. این آن راه و گزینه معقول و عینی بی است که باید بدون ترس، توهم و اتلاف وقت انتخاب گردد. راه و گزینه دیگری که امیدش را به الطاف نیروها و قدرت‌های بورژوازی ببندد جز سراب و تداوم فاجعه چیز دیگری برای اکثریت فرودست اعم از زن و مرد در پی نخواهد داشت.



په افغانستان کې د امریکا او چین سیالي ویجاړی که بیا رغونه؟

ناصر لویاند

محمد نعیم وردگ په خپل ټویټر پاڼه کې چینیانو ته ډاډ ورکړی چې په هیڅ ډول به امریکا او هند ته اجازه ور نکرې چې د افغانستان له خاورې څخه په چین برید وشي. چيني چارواکي تمه لري چې طالبان به د چین مخالفې اسلامي افراطي ډلې په افغانستان کې د چین پر ضد فعالیت کولو ته نه پریرېږي او "د شرقی ترکستان اسلامي غورځنگ" به وځپي. په ورته مهال کې د چین هیواد ژمن دی چې له افغانستان سره دوستانه اړیکې وساتي، او د افغانستان د اقتصاد پیاوړي کولو لپاره به په ملیاردونو ډالره پانگونه وکړي. چینیان وايي چې امریکایان ویجاړي کوي، مونږ بیا رغونه کوو.

اوس دا یو برېښد حقیقت دی چې امریکا او متحدینو یې په افغانستان کې ماته خورلي او طالبان خپل خاڼونه ددې جگړې گټونکي گڼي. امریکا د شل کلن اشغال په ترڅ کې د خپلو شاوخوا ۳۵۰۰ پوځیانو وژل کېدلو او دوه تریلیون ډالرو لگښتونو څخه وروسته، طالبانو ته په گوندو شوله او د سولې خبرې اترې پیل کړې. نو همدا راز د سیمه هیوادونه هم اړ دي چې د طالبان شتون ومني که څه هم د ایډیولوژیک او سیاسي پلوه ورسره ډیر توپيرونه لري. شاید طالبان او چین یو د بل په وړاندې رښتیني ونه اوسي خو په اوس مهال کې یو بل ته اړتیا لري. چین به د طالبانو ډلې څخه د امریکا د ترهگریزو پلانونو او هیژمونیزو موخو د شنډولو وسیلې په توگه کار واخلي او په مقابل کې به طالبان له چین څخه سیاسي او مالي ملاتړ ترلاسه کړي.

د چین او طالبانو دا رنگه ښکاره اړیکې د بایډن ادارې لپاره د زغم وړ نه دي. داسې بریښي چې امریکا به خپلو موخو ته د رسیدلو لپاره له نورو اېشنونو څخه هم کار واخلي. هغوی به په افغانستان کې د شاوخوا شلو نورو افراطي ډلو څخه لکه القاعده، داعش، حقاني شیکه، د شرقی ترکستان اسلامي غورځنگ، جیش محمد، لشکر جهنگوي، لشکر طیبه او داسې نورو په تمویل، تسلیح او روزلو باندې پانگونه وکړي.

هر هیواد او حکومت ته خپلې گټې لومړیتوب لري. د افغانستان خلک نشي کولای چې د امریکا یا چین څخه د خیر او ښیگڼې هیله ولري. دا د افغانستان د مترقي ځواکونو دنده ده چې پرته له دې چې د جگړې د ښکېلو غاړو او یا د هغوی د بهرنیو بادرانو پلویتوب وکړي، په خپلواکه ډول خپل ځواکونه منسجم کړي، د وگړو ترمنځ پوهاوي لوړه کړي او د افغانستان په سیاسي چاپیریال کې د یو خپلواکه فعال الترناتیف په توگه رازرغون شي.

افغانستان به د بیجینگ په یوې هډې بدل شي.

"رابرت رایس" د امریکا د کار وزارت پخوانی وزیر په "گارډین" ورځپاڼې کې په خپلې مقالې کې ټینګار کوي چې په "نړی" کې اوسمهال چین د امریکا لپاره تر ټولو ستر خطر نه دی، بلکې په پروتو فاشیسم باندې د امریکا بدلیدل یو لوی گواښ دی. خو د امریکا واکمنه اداره د خپلو اقتصادي او استراتیژیکو موخو ترلاسه کولو لپاره اړه ده چې خیالي دښمنان وزیروي او پلمې



جوړې کړي. "شیه فنګ" د چین د بهرنیو چارو مرستیال د جولای په ۲۶ نېټې په ډاگه کړه چې د چین او امریکا اړیکې له سختو ستونزو سره مخامخ شوی او اصلي لامل یې هم دا دی چې ځینې امریکایان چین خپل خیالي دښمن گڼي. د امریکا لوری چین لکه په دوهمه نړیواله جگړه کې جاپان او د سور جنګ په ترڅ کې د شوروي په شان خپل دښمن بولي. د امریکا چارواکي هڅه کوي چې چین د یو "خیالي دښمن" په جوړولو سره خپل ناسیونالیستی احساسات تحریک کړي. هغوی هڅه کوي چې د امریکا د سیاسي، اقتصادي او ټولنیزو کرکېچونو څخه د ناراضو امریکایانو پام بل لوري ته واړوي او په دې توگه امریکا کې د ټولو ناکامیو پرده د چین په غاړه واچوي.

امریکا د چین هیواد خپل لومړی درجه دښمن پیژني، نو ځکه ددې هیواد د بي ثباته کولو او کمزوري کولو لپاره له هرې قانوني او ناقانوني وسیلې څخه کار اخلي. په افغانستان کې د امریکا یوه ځانګړې موخه دا ده چې "د ختیځ ترکستان اسلامي غورځنگ" په افغانستان کې لویه او ځواکمنه هډه ولري او له دې ځایه په سینکپانګ او چین کې خپل بریدونه تنظیم، رهبري او ترسره کړي. امریکا هم د مطبوعاتو او رسنیو له لارې د اویغور مسلمانانو د حقونو په سرغړاوي باندې چین تورنوي او هم په عملي ډګر کې د چین حکومت ضد اسلامي افراطي ډلو ملاتړ ته ادامه ورکوي.

خو د چین او طالبانو ترمنځ د خبرو اترو اجندا ډیره څرګنده وه. د طالبانو ویاند

خو له بل لوري، د امریکا سیال هیوادونه اوسمهال د امریکا په پرتله په غوره موقعیت کې دي او کولای شي په سیمه کې د خپلو گټو او یا د خپل کورني امنیت د خوندي ساتلو لپاره د امریکا یرغلیز پلانونه له خاورو سره خاورې کړي. هغوی په دې موقعیت کې دي چې هغه وسلې او وسیلې چې امریکا د خپلو سیالو هیوادونو په ضد تولید او چمتو کړي وي، نن د امریکا په ضد استعمال شي.

د امریکایي پوځیانو وتل، د طالبانو ګرندی

د ۲۰۲۱ کال د جولای میاشتې په ۲۸ نېټې د چین د بهرنیو چارو وزارت د طالبانو د یو لور پوري پلاوي کوربه وه. دا لومړی ځل نه دی چې چيني مقامات او افغان طالبان له یو بل سره په چین او نورو هیوادونو کې ویني. کله چې امریکا او ناتویي متحدین یې د ۲۰۰۱ کال په وروستیو کې په افغانستان یرغل وکړ او خپل لاسپوڅی دولت یې ټینګ کړ، له هماغه راهیسې چین او د سیمې نور هیوادونه د امریکا او ناتو د استراتیژي تطبیق او کړنې په افغانستان او سیمه کې له نږدې څخه څاري.

پکن د امریکا او طالبانو ترمنځ د دوحې تړون له مخې له افغانستان څخه د امریکایي پوځیانو بشپړ وتل په خیر سره تر پاملرنې لاندې لري او تل یې په ډاگه سره خپل مخالفت او اندیښني څرګندي کړي دي. افغانستان په آسیا کې د جیوپولیتیک ځانګړي حیثیت درلودلو لکبله تل د تاریخ په اوږدو کې د امپراطوریانو او استعماري ځواکونو لخوا تر یرغل لاندې راغلی او د سیاسي او اقتصادي سیالیو د بزکشی میدان ګرځیدلی ده.

اوس هم، امریکا او ناتو، هند، پاکستان او ځینې عرب هیوادونه له یوې خوا او له بل لوري چین، روسیه او ایران خپل رقابتونه او دښمنی د افغانستان په خاوره کې پالي. په افغانستان کې د امریکا لخوا د طالبان رژیم پرځول او د افغانستان نظامي اشغال ددې لپاره نه وه چې امریکا خپل مولودات یا اسلامي تروریستي ډلې لمنځه وړي، بلکې په دې پلمې امریکا خپل حضور په یو جیو-استراتیژیک ځای کې ډاډمن کړي څو له نږدې څخه منځنۍ اسیا، روسیه، چین او ایران تهدید او په هغوی باندې د محاصرې کړۍ تنګه کړي. اما، کوم خوب چې د سپینې ماڼۍ واکمنانو لیدلی وه، د ټولو انساني قربانیو، تریلیون ډالرو لگښتونو او نظامي ځواک او مېړنو وسلو کارولو سره سره، حقیقت ونه موند او د افغانستان د خلکو له مقاومت سره مخامخ شول.

دا دی امریکا او متحدین یې وروسته د شلو کلونو اشغال څخه په ټیټ سر له افغانستان څخه پښې باسي، خپل افغان جاسوسان او غلامان له ځان سره بیايي خو د افغانستان بیوزلي خلک د جنګ او تروریزم، فقر او گڼوالی په اور کې تر شا پریرېږي. که څه هم امریکا به خپل پوځیان له افغانستان څخه وباسي خو دا د هغوی لاسوهني ته د پای ټکي ایښودلو په مانا نه دی. امریکا به د پخوا په شان په افغانستان کې خپلو مزدورو ډلو او یا هم راتلونکي لاسپوڅي رژیم ته خپلې مرستې جاري وساتي ترڅو په سیمه کې د امریکا د استراتیژي او اجنداو د تطبیق لپاره ورڅخه کار واخلي.

پرمختګ او د جگړې زیاتوالی هغه لاملونه دي چې د چین هیواد یې اړ ایستلو چې د افغانستان په هکله څه نا څه فعال دریز غوره کړي. طالبان چې اوس مهال پرته د ولایتونو او د ځینو ولسوالیو مرکزونو څخه د افغانستان په ۷۰ سلنه خاوره حاکمیت لري، اړتیا ویني چې د خپل راتلونکي نظام د مشروعیت او بقا لپاره د افغانستان د گاونډیو او سیمې هیوادونو سره ښې او دوستانه اړیکې ولري. په همدې موخې هغوی څو ځلي پټ او ښکاره له روسي، چيني او ایرانی چارواکو سره کتلي دي.

که چېرې د دوحې په تړون کې د امریکا لپاره دا مهمه ده چې له طالبانو څخه دا تضمین ترلاسه کړي چې د افغانستان له خاورې به د دوی او متحدینو په ضد یې بریدونه نه کېږي نو روسیې، ایران او چین ته هم دا موضوع اهمیت لري چې طالبان ورته په راتلونکي کې سرخوړي نه پیښوي. چین نه غواړي چې امریکا یې تر یریرې لاندې هر لنډغرتوب ترسره کړي او دوی ورته لاس تر زینې لاندې پاتې شي. اوس هغه وختونه تیر شوي او امریکا د یو نړیوال ابرځواک په توگه خپله اتوریته او برم له لاسه ورکړی ده.

"رای الیوم" ورځپاڼه لیکي: په دې ورځو کې دوه غټې مسلې د امریکا د ولسمشر جو بایډن د اندیښني لامل ګرځي، یو دا چې د امریکا د بشپړ وتلو سره به طالبان خپل اسلامي امارت اعلام کړي او واګی به په یوازې ځان په لاس کې ونیسي، دوهم دا چې د طالبانو ډله به د شرقی گاونډی هیواد چین سره پخې اړیکې ټینګې کړي او

invasion and their puppet government in Kabul as the number one enemy and took part in the jihad. These left and progressive forces have proposed a "National United Front" with extremist and moderate Islamic parties and have suffered heavy losses, assassinations and defeats. Because the role of the left forces was weaker than that of the Islamic fundamentalist forces, the fruits of the people's uprising were also usurped by the jihadi organizations and their foreign masters.

For national, democratic and leftist forces and the poor, it does not matter who violates civil and human rights. If the Taliban kills people with bullets and explosions, then the puppet government and its foreign masters kill people within blind bombardment and kill others in extreme poverty and hunger. Eighty percent of this government is made up of former mujahideen and militants who are ideologically no different from the Taliban. They also do not believe in women's rights or



freedom of expression and secularism. If in this so-called republican system, you become a major force and start fighting for the rights of the deprived people, then the same "republican government", "national army" and "national police" and "national security" " answer would be a gunshot against you. They tolerate your voice and struggle only within the framework of the law of their choice, but if you challenge their interests and fight seriously you will face threats, death, imprisonment and torture.

Democratic, leftist and progressive organizations and individuals must have their own independent position. The left and the democratic movement must say No to the Taliban and No to the puppet regime and their foreign backers. It must expend its potential, energy and force in awakening, educating and uniting the workers and the oppressed. By setting goals and plans in line with the situation, they can come closer to each other, start practical cooperation and thus emerge as an active and progressive political alternative in the Afghan political landscape. In this way, the understanding between the left and the progressive forces will be strengthened and the workers and other poor people who are fed up with the atrocities and betrayals of the Taliban and the puppet regime will be trusted and supported. The left and progressive forces have no right to use any pretext or theory to strike a blow at the service of class enemies and the butchers of the people. The masses and the poor, out of ignorance, may fall into the trap of empty "national" slogans of class enemies, but for left and progressive forces and individuals, this mistake would mean political suicide.

ter manage these "popular uprisings" without causing new headaches is impossible as the government is currently unable to provide security and enforce the law in Kabul alone. Due to poor government management, security forces in many districts suffered heavy casualties and surrendered to the Taliban for failing to deliver military ammunition and logistics. So how is it possible for the government to continue its support and assistance to these "civil insurgents" in the districts? It is also not out of the question that due to the government's mismanagement and lack of support, these militants, who have emerged in the name of a popular uprising, will come to terms with the Taliban and will enter into an anti-government front

If we take a moment to look at the situation optimistically, if these popular uprisings can defeat the Taliban and bring all areas under the control of a puppet government, what will be the benefit to the poor? What will be the benefit to the progressive and leftist forces? The poor will still be left on the street, hungry and with empty hands, but the small ruling class and its partners will enjoy the fruits of the sacrifices of these poor people.

Do people have to choose between the two evils?

Proponents of the current puppet government and system also use Marxist theories to hide their reactionary position and discuss dialectical materialism and

contradictions. They argue that the Taliban are the first enemy of the people and the jihadi criminals, the current corrupt government and the occupiers are the second, third and fourth degree! So with this logic we come to the conclusion that by eliminating the enemy of the first degree, we must give a hand of brotherhood and cooperation with the enemies of the second, third and fourth degree and martyr ourselves in a stronghold! In the current social media literature, the writings and efforts of some leftist volunteers in favor of a corrupt regime and fraudulent democracy are called "tailoring". In other words, these type people have become so hostile to the Taliban that they do not notice batryal of other war criminals, human rights abusers, land and national property usurpers, the thief of hundreds of millions of dollars worth of ministers, governors, directors and other high-ranking officials.

In their view, because there is no other revolutionary and progressive movement in the current political environment in Afghanistan, or at least a democratic and nationally active and cohesive force, the people have no choice but to join the Taliban or must stand beside the government of Ashraf Ghani and Abdullah Abdullah.

Is there an alternative to the current bloody and critical situation?

The majority of Afghan lower classes and progressive forces do not have to form a united front with the mujahedin such as Sayyaf, Gulbuddin, Ismail Khan, Mohaqiq, Hazrat Ali or Dostum to fight the Taliban. This is the same mistake that leftists and democratic organizations made during the Soviet occupation. At that time, the left and the democratic forces considered the Soviet

the people. A government that, due to rampant corruption in the judiciary system, citizens have not way other then to refer their disputes to the Taliban and settle them in their courts. A government steeped in corruption, bribery and irresponsibility. A failed government in which the incompetence of the authorities causes the people, in addition to security problems, suffering from poverty, unemployment, high prices, and lack of shelter. The government where under its control areas women and children beg in the main cities and inside Kabul and they are forced into prostitution and young people become addicted to drugs. A republic where poor people are forced to sell their organs or sell their young children to other citizens for their survival.

The Taliban emerged in the early nineteenth century as a result of the brutality and infighting between "evil and corrupt groups" (Islamic groups), and established their own Islamic extremist emirate. The weakness and failure of the current government was that these former Mujahideen gained a large share in it and continued their theft and corruption. Eventually the state machine emerged as a blood-drinker of the people of the community instead of a "servant of the community" and thus the poor became disillusioned with the new government each year.

Today, twenty years after billions of dollars in the US and NATO aid and extensive military presence, the current government is on the verge of collapse, due to its puppetry, xenophobia and the presence of war criminals in the government. There is the presence of evil and corrupt groups and widespread looting and corruption.

Are civil uprisings really independent?

Clearly, it is the wish of every revolutionary and committed human being that the impoverished majority of the society acquires this consciousness and knowledge to recognize their class enemies, to reach the level of awakening to unite in their midst and rise up against the enemy of their misfortunes. But as can be seen, the current popular uprisings are a project of Ashraf Ghani's government and its jihadi stakeholders. The current puppet government provides the equipment and financial and logistical support to popular uprisings. The popular uprisings that have taken place in several provinces of the country are all led by former jihadi commanders. Jihadi commanders who held separate positions in their territories in the 1980s and 1990s were involved in arbitrary killings, torture, imprisonment, rape of women and children, and extortion. Jihadi commanders who, like the current Taliban and ISIS in the 1980s, burned down schools, killed teachers and intellectuals, destroyed clinics and roads, and cut off electricity and telephone lines.

Thus, if our people and masses had such knowledge and importance of their power and unity, they would have long ago stood up against this corrupt republic and corrupt officials and established their own system and government of their choice. Neither the Taliban nor the puppet regime in Kabul represent the interests and aspirations of the poor.

If these former jihadi commanders are funded and armed by the government and foreign countries as leaders of "people's uprisings", the result will be that once again every commander or jihadi group will declare its own small authorities in their regions, districts and provinces. Led by jihadi commanders and jihadi organizations and former warlords, these new armed groups will once again engage in battle with other commanders to plunder, usurp and expand their sphere of influence.

When some people expect the government to bet-

Civil uprisings, consequences and challenges

Naser Ioyand

When some so-called intellectuals, leftists and progressives in Afghanistan abandon the basic teachings of scientific socialism and Marxist principles, it only shows that they no longer adhere to their core beliefs and values. Thus, these so-called leftists as civil society activists, liberals, and nationalist circles, have merged into capitalism, global imperialism, and domestic reactionary forces and enjoy dancing with them in one scene

For such people, neither the class structure of the current government in Afghanistan nor the occupation of the United States and NATO is important. As ordinary people, they consider the "National Army", the "National Police", the "National Security" and the current state system and machine to be the "National Foundation" in the service of society. Therefore, they argue that it is the duty of all members of society, regardless of class differences (rich and poor), to defend this system and apparatus against the Taliban !!

The poor leftists who recognize Hamdullah Mohib the "National Security Council Advisor" and General Khushal Saadat as their leaders, the leftist nationalists who admit General Murad Ali Murad and Alipoor and Mohammad Mohaqiq their heroes, the poor leftists who accredit Atta Mohammad Noor, Amanullah Guzar their salvation angels and the leftists who value Rashid Dostum, Hazrat Ali, Nizamuddin Qaisari and other bully as their leaders, how can they distinguish their identity as a revolutionary and progressive person from other jihadi, corrupt, ethnic, religious and criminal groups or separate themselves from the US and NATO projects implementers? Surprisingly, these surrendered leftists are also shamelessly inviting other progressive and revolutionary left-wing forces, organizations and individuals to stand against the Taliban under the flag of NATO and the United States and their puppet government in Kabul!! These sold out intellectuals expect the progressive organizations and individuals of Afghanistan to fight shoulder to shoulder with Allah Gul Mujahid, Haji Zahir Qadir,

Continue 7



Zardad, Hameed Khorasani and other thugs against the Taliban !! These beleaguered organizations and individuals go further and instruct that in the fight against the Taliban, progressive and left organizations must forget their ideology, principles and goals !! And finally they warn that if the left and progressive forces do not accept the recommendations of these submissive gentlemen, they will be guilty against the people and history!

These surrendered leftist cartoons are wandering to preserve "national interests", "the homeland" and the "achievements" of the US and NATO's 20-year military, economic, political and geographical occupation of Afghanistan. They are campaigning to create the "Anti-Taliban Front" and are volunteering for the "Afghan National Security Council" or the Facebook operators of the "Presidential Palace and Safidar Castle".

Some "leftists" are also saddened by the humiliating defeat of US and NATO forces in Afghanistan and their withdrawal from Afghanistan has caused them psychological problems. They also expect American imperialism and its allies to

make them Afghanistan as New York and London! Since the United States and NATO are determined to withdraw their forces from Afghanistan by September 2021, they are weeping and urging them to change their mind and continue their occupation of Afghanistan.

For a month now, the issue of popular uprisings in the country has been hotly debated. Puppet government, former mujahedin or "evil and corruption" groups, warlords accused of human rights abuses, usurpers of land and national property, all of them to protect their interests and illicit assets or to escape from accountability to the people in the future, have come to the battlefield. These evil and corrupt groups and human rights violators exploit the compulsions of the poor, distribute weapons to them and make them human shields to protect their interests.

Has the current government of Ashraf Ghani established by winning millions of votes? According to an official announcement by the Afghan Independent Electoral Commission (IEC), only about 2 million out of 9 million eligible voters cast their ballots, out of which Ashraf

Ghani was declared the winner with 923,000 votes. To assess that how many of the 900,000 ballots were invalid and how many were rigged is another matter. Therefore, nine lakh votes can never represent the will of the nine million people and the total population of Afghanistan, and thus the Ashraf Ghani government has no legitimacy even within the framework of liberal democracy. How can "national army", "national police" and "national security" be called national when defending an illegitimate government? A material and spiritual capital or personality can be considered national when it is in the service of the majority population of the society, not in the service of an illegitimate system, illegitimate government and a small corrupt and mercenary ruling minority.

Why can't the government defend itself?

The Afghan government has about 350,000 security forces at its disposal, including modern weapons, artillery, fighter jets and ammunition. The United States and its NATO allies, the world's largest economic and military and technological powers, have military and financial support behind them, but they still can't win the war against thousands of Taliban fighters. Why are the Taliban rapidly seizing government-controlled areas, taking control of districts and tightening the siege on provincial capitals? Why do so many checkpoints and security forces surrender to the Taliban without a fight and release hundreds of thousands of light and heavy weapons, ammunition and military equipment to the Taliban under the pretext of "tactical retreat"?

There is no doubt that the people of Afghanistan hate the Taliban and other Islamic extremist groups, but it must not be forgotten that the illegitimate government which have imposed by the US and NATO on the people of Afghanistan through a fraudulent democracy and fraudulent elections is not acceptable as well. The government that does not control 70% of the country's geography and cannot provide health, education and other basic facilities to